

آمیختگی تکنیک و شیدایی درون

نگاهی به کنسرت دونوازی **کز نیستان**

عطا نویدی

پژوهشگر موسیقی ایرانی



تغییر سبک زندگی، ماشینی شدن همه امور، ظهور شبکه‌های اجتماعی و عواملی از این دست بهانه‌ای شده‌است برای فرار از عمیق بودن ودرک جانمایه‌های فرهنگی هنری. کم شدن چشمگیر سرانه مطالعه، کاهش مخاطب هنرهای جدی و درک سطحی پدیده‌های فرهنگی از عواقب آن چیزی است که جامعه امروز بدان دچار شده وابتدال وپیش‌یافتادگی نمود بارز آن است. در این میان، اصحاب فرهنگ و هنر دوراه در پیش دارند؛ یک راه آن که همگام با سقوط سطح سلیقه جامعه پیش روند و در این میان توهماتی همچون احترام‌به‌سلیقه‌مخاطب‌رادستمایه کار هنری قرار داده وروزبه‌روز در دام پیش‌یافتادگی سقوط کنند. راه دیگر نگاه هدفمند در جهت اعتلای هنر درونی وتلاشی هرچند کم‌ثمر در راه ارتقای سطح سلیقه مخاطب است. آنچه موسیقی امروز در بخش

بسیار وسیعی بدان دچار شده، راه نخستین است. چه بسیار هنرمندانی که خاستگاه موسیقایی و فرهنگی درستی داشتند اما با اهداف مادی و نگاهی صرفاً اقتصادی به فرهنگ و هنر، سطح سلیقه‌ی نازل اما پرمخاطب‌رابیش گرفتندودر صحنه‌های چندین‌هزار نفری و کنسرت‌های ۴۰-۳۰ شبه‌تورهای کنسرت دوردنیا‌دست‌به‌سقوطی بی‌برگشت زدند. اما هنوز هستند هنرمندانی که وفادارانه‌به‌ریشه‌های ارزشمند و گنجینه‌وار فرهنگی این سرزمین، جهدی بی‌پایان را ادامه می دهند و فارغ از تعداد مخاطب، دست‌به‌آفرینش هنری می‌زنند. کنسرت دونوازی باعنوان «کز نیستان» به‌آهنگسازی ونوازندگی سہتار امیرشریفی ونوازندگی نی زمان خبری، از معدود رویدادهایی بود که نگاه فرهنگی و ریشه‌ای موسیقی را در خود داشت. این رپرتوار یک‌ساعته که حاصل همنشینی و تکاپوی هنرمندانه‌ی دو نوازنده چیره‌دست زمانه‌ی ما بود، در کنسرت پنجم اردیبهشت‌ماه تالار رودکی در مایه‌ی آواز اصفهان به روی صحنه رفت. جدا از قطعات ضربی با کلام و بی کلامی که حاصل ذوق و تکنیک امیر شریفی بود، قطعات با متر آزاد بر پایه‌ی ردیف یا به‌اصطلاح رایج، قطعات آوازی حاصل بداهه‌نوازی‌هایی بود که در تمرین‌های مستمر به یک شکل از زیش تعیین شده رسیده بودند. امیر شریفی با آن که بافرم‌های دیگر موسیقی ایرانی از جمله جریانی موسوم به‌نوکلاسیک نیز آشنایی و تجربه‌هایی در این زمینه دارد اما در کلیت کنسرت «کز نیستان»، خود را وفادارتر به فرم موسیقی قاجار می‌دانست، گرچه تکنیک‌ها و مضارب‌های ستار او در قطعات آوازی که هنوز به یک امضای کاملاً شخصی نرسیده، اما دارای رنگ و شخصیتی خاص اوست. این رپرتوار با یک قطعه ضربی آغاز شد و پس از گذاری هر چند طولانی در گوشه‌های اصفهان – که تنها نقطه مورد انتقاد این کنسرت از جهت مطول شدن بود- به قطعات ضربی و تصنیف‌هایی با صدای امیرشریفی می‌رسد. با آن که مخاطب انتظار مدگردهای بیشتری داشت، پس از سیری کوتاه در قرچه و رضوی تنها اشارتی به سه‌گاه می‌کند و بلافاصله باز در اصفهان فرود می‌آید و دو تصنیف و یک قطعه‌ی رنگ‌گونه پایان‌بخش کنسرت می‌شود. در این میان همونوازی‌های تأثیرگذار و عمیق نی و سه‌تار، نقطه درخشان این رپرتوار است. شاید ستاره درخشان «کز نیستان»، نوازندگی نی زمان خبری باشد که تکنیک وسیع آمیخته‌باشیدایی درون را در کنار سه‌تار به‌نمایش گذاشت. امیر شریفی، موزیسینی زیرک است که به خوبی نقاط درخشان همکاران خود را دریافته و در برنامه‌های مختلف سعی در جلوه گری آن نقاط دارد بی آن که بیم‌داشته‌باشد در سایه آن نوازندگی‌ها، خود کمتر مجال نمود پیدا کند. چنانچه در کنسرت «مُخَمَّس» که سال گذشته به‌روی صحنه رفت، امیرا مردانه نوازنده چیره‌دست کمانچه در کنار مجتبی عسگری آوازخوان توانای امروز، بیشترین جلوه و نمود را روی صحنه‌داشتند. کنسرت «کز نیستان» فارغ از آنچه برای مخاطب به یادگار گذاشت، می‌تواند یک تشویق برای هنرمندان جوان موسیقی باشد تا از خلق و اجرای آثاری این چنینی دست‌نکشند و کناره‌نگیرند.



ایده‌های مبتنی بر خوانش‌های فمینیستی فرهنگ عامه و نقد مارکسیستی هنر است. نخستین موضوع درباره کتاب، رویکردی نوآورانه و چندرسانه‌ای است که برگر برای آن انتخاب کرده است. این اثر با ترکیب متن، تصویر و تحلیل بصری، تجربه‌ای منحصربه‌فرد ارائه می‌دهد. طراحی کتاب - که نتیجه همکاری بر جر با چهار همکار دیگرش بود- از تصاویر به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از استدلال استفاده و خواننده را به تعامل فعال دعوت می‌کند. کتاب هفت مقاله در هفت فصل دارد که چهار فصل آن ترکیبی از تصاویر و کلمات است و در سه فصل دیگر هم فقط از کلمات استفاده کرده است. از نظر محتوایی نیز این کتاب، تحلیلی انتقادی است که با زمانه امروز ما هم مرتبط است. موضوعاتی مانند جنسیت، قدرت و مصرف‌گرایی همان قدر که در نظر بر جر مهم بودند، در دنیای امروز ما به‌ویژه حضور و قدرت‌نمایی رسانه‌های دیجیتال و تبلیغات وسوسه‌انگیز همچنان تازگی دارند. تحلیل او از چگونگی تأثیر تصاویر بر ادراکات ما، در زمانه‌ای که تصاویر دیجیتال همه‌جا حاضرند، بیش‌ازپیش اهمیت یافته است. بر جر با زبانی غیررسمی و دعوت‌کننده، خوانندگان را تشویق می‌کند تا به‌جای پذیرش روایت‌های رسمی، خودشان درباره تصاویر فکر کنند. او در مقدمه کتاب می‌نویسد: «رابطه بین آنچه می‌بینیم و آنچه‌ی می‌دانیم، هرگز قطعی نیست.» این دعوت به تفکر انتقادی، کتاب را برای مخاطبان عام و دانشگاهی جذاب نگه داشته است. بر جر در این اثر با انتقاد از نقش سرمایه‌داری در تبدیل هنر به کالایی برای تخیلگان و با نشان‌دادن چگونگی استفاده از تصاویر برای حفظ ساختارهای قدرت، پیامی ارائه می‌دهد که در جهانی با نابرابری‌های فزاینده، همچنان مطنین انداز است.



فاصله‌ی بسیار نزدیک (در عملیاتی با نام «نابودی وسیله نقلیه») - به «اضطراب بیش از حد» نسبت داده شد. اگر ترس بر هر یک از ما غالب شود، ممکن است هر لحظه وحشت‌زده شویم. اما به‌نظر می‌رسد که رهبران نظم نوین جهانی با ترس ازدواج کرده‌اند و فرماندهان و سرهنگ‌های زیردست‌شان از بالا با چیزی از جنس همان ترس شست‌وشوی مغزی شده‌اند.

مناسک مربوط به این ازدواج شامل چه چیزهایی می‌شود؟ شبانه‌روز، همسران ترس مشغول بازگویی شبه‌حقایقی «درست» به خود و زیردستان‌شان هستند؛ شبه‌حقایقی که امید دارند جهان را از آنچه هست به آنچه نیست، بدل کنند! شش شبه‌حقیقت برای ساختن یک دروغ کافی است. درنتیجه آنها با واقعیت بیگانه می‌شوند، درحالی‌که همچنان به رویاپردازی در باب قدرت - و البته اعمال آن - ادامه می‌دهند. آنها مدام باید شوک‌هایی را که به آنها وارد می‌شود به جان بخرند، درحالی‌که به کارشان شتاب می‌دهند. قاطعیت به ابزار همیشگی آنها بدل می‌شود تا پرسشی - به‌خاطر اعمال‌شان - به میان نیاید. از آنجا که با ترس پیوند زناشویی بسته‌اند، قادر نیستند با آن کنار بیایند یا برای آن جایی پیدا کنند. ترس، مرگ را بیرون نگه می‌دارد، بنابراین مردگان نیز آنها را ترک می‌کنند. انسان روی این کروی خاکی تنها و بی‌کس‌اند؛ حال آنکه بقیه‌ی جهان چنین وضعی ندارند. به همین دلیل، با در نظرگرفتن تمام قدرت نظامی و غیرنظامی‌ای که در اختیار دارند، خطرناک‌اند. به‌طرزی دهشتناک خطرناک و همین نیز در عین‌حال دلیل ناتوانی آن‌ها در بقاست.

در بیست‌وسومین روز جنگ، هرج‌ومرج و آشوب به‌شکل تصاعدی افزایش یافت. رژیم سرنگون شده بود. نمی‌توانستند صدام حسین را پیدا کنند. بمباران‌های هوایی، عملیات ویران‌سازی خود را در هر نقطه‌ای که ژنرال تامی فرانکس مناسب می‌دید، ادامه می‌دادند. در کف خیابان‌های بغداد و برخی شهرهای دیگر که «آزاد شده بودند»، همه چیز در حال غارت، دزدی و تکه‌تکه شدن بود؛ و این نتهنها در مورد وزارتخانه‌های متروکه صادق بود، بلکه در مورد مغازه‌ها، خانه‌ها، هتل‌ها و حتی بیمارستان‌هایی که شمار بیشتری از مجروحان و محتضران مایوسانه به آنجا منتقل می‌شدند، صدق می‌کرد. برخی پزشکان در بغداد اسلحه برداشتند تا از خدمات و تجهیزات خود دفاع کنند. در همین حال، نیروهایی که شهر را «آزاد» کرده و به آن آسیب زده بودند، تنها در کناری ایستاده بودند؛ متحیر، مضطرب، بی‌تفاوت و بی‌آنکه کاری انجام دهند.

سناریوی سرنگونی مجسمه‌های صدام حسین که باید مملو از شادی و سرمستی می‌بود، در پنتاگون پیش‌بینی شده و با دقت آماده شده بود، چراکه شبه‌حقیقتی را در خود داشت. اما حقیقت کامل آنچه در شهرها می‌گذشت، پیش‌بینی نشده بود. جناب وزیر رامسفلد، این هرج‌ومرج را صرفاً «بی‌نظمی» نامید.

زمانی که نظامی خودکامه نه توسط مردمی که تحت آن حکومت زندگی می‌کنند، بلکه توسط نظام خودکامه‌ی دیگری سرنگون می‌شود، خطر بدل‌شدن ماحصل آن به یک آشوب بالاست، زیرا در نظر مردم اینگونه جلوه می‌کند که حد اعلامی امید به هرگونه نظم اجتماعی تماماً از میان رفته است؛ از این‌رو تمایل به غارتگری به‌منظور بقای شخصی حاکم شده و چپاول آغاز می‌شود. مسئله به همین سادگی و دهشتناکی است. با این حال، خودکامگان نرسیده کوچک‌ترین درکی از رفتار انسان‌ها در شرایط بحرانی ندارند. هراس‌شان سدی است در برابر آگاهی‌شان؛ آنان روی این کروی خاکی تنهایند؛ حتی مردگان نیز آنها را رها کرده‌اند.

جان برجر

عمیق آغاز می‌کرد.

همین ویژگی باعث می‌شد مطالبی که می‌نوشت، به تجربه‌ای ملموس و انسانی تبدیل شوند؛ تجربه‌ای مبتنی بر تفکر جمعی و دعوت خوانندگان به عمیق‌تر نگریستن در پدیده‌های هنری. بر جر به‌عنوان یک مارکسیست، هنر را ابزاری برای مبارزه با نابرابری‌ها می‌دید. او با اهدای نیمی از جایزه بوکر خود به گروه پلنگ‌های سیاه بریتانیا و استفاده از نیمی دیگر برای نگارش کتاب «مرد هفتم» - درباره کارگران مهاجر - تعهد خود به عدالت اجتماعی را نشان داد؛ تعهدی که او را به الگویی برای روشنفکران متعهد تبدیل کرد.

چرا «درباره نگرستن» همچنان محبوب است؟

یکی از معروف‌ترین آثار بر جر کتاب «درباره نگرستن» است؛ این کتاب مقالاتی است که او در طول سال‌های دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ نوشت و در آن‌ها به نقش فعالانه مخاطب به‌عنوان مشاهده‌گر پرداخت. اثری که برگز ابتدا در قالب مجموعه‌ای تلویزیونی برای شبکه بی‌بی‌سی ساخت و نام و آواز‌اش به‌عنوان منتقدی طراز اول را مطنین‌انداز کرد. کتاب «درباره نگرستن»



دیده‌گاهی که البته تحت‌تأثیر مقاله «اثر هنری در عصر بازتولید مکانیکی» والتر بنیامین بود.

او در عین حال به‌جای تأکید بر ارزش‌های زیبایی‌شناختی صرف، به چگونگی انتقال معنا و ایدئولوژی در تصاویر توجه داشت و بر این باور بود که تصاویر - از نقاشی‌های کلاسیک گرفته تا تبلیغات مدرن - بازتاب‌دهنده روابط قدرت، طبقاتی و جنسیتی هستند. برای مثال در تحلیل نقاشی‌های عریان اروپایی، او مفهوم نگاه مردانه را مطرح کرد که بعدها نظر به‌پردازان فمینیست آن را گسترش دادند. بر جر ویژگی دیگری هم در نقدش داشت. او نقد را با پرسش‌های ساده اما

«اگر موفق نشویم، خطر شکست را به جان خریده‌ایم»

جرج دبلیو بوش

بغداد سقوط کرده است. شهر توسط سربازانی که برایش «آزادی» به ارمان می‌آوردند، به تسخیر درآمده. بیمارستان‌های آن مملو از مجروحان سوخته و معلول از جمله کودکان بی‌گناهی است که قربانی موشک‌ها، خمپاره‌ها و بمب‌های کامپیوتری شده‌اند که توسط آنانی که شهر را «آزاد می‌کردند»، بر سرشان آوار شده. مجسمه‌های صدام حسین سرنگون شده‌اند. در همین حال، آقای رامسفلد در پنتاگون اظهار می‌دارد که سوریه ممکن است هدف بعدی «آزادی» باشد.

امروز صبح، ایمیلی از یک دوست نقاش دریافت کردم که در آن نوشته بود: «نگاه کردن به دنیای امروز دشوار است، چه رسد به فکر کردن درباره آن.» تمام ما این استغاثه را درک می‌کنیم، اما بیایید قدری تأمل کنیم. گاه لحظاتی در نگاه به کوهستانی که به چشم‌مان آشناست وجود دارد که تکرارنشدنِ جلوه می‌کند؛ ترکیبی از نوری خاص، دمایِی منحصربه‌فرد، وزش باد و فصول سال. حتی ممکن است هفت‌بار یا بر این جهان بگذارید و هرگز چنین کوهی را نبینید؛ سیمایش همچون نگاهی سراسری است که بر سر میز صبحانه افتاده. کوهی در همان مکان همیشگی سر به آسمان برداشته، کوهی که می‌توان آن را جادوان پنداشت، برای آنانی که با آن آشنایند اما، آن کوه هیچ‌گاه تکراری نمی‌شود. او به زمانه‌ای دیگر تعلق دارد.

هر شب و روز این جنگی که این روزها در عراق جریان دارد، با غم‌ها، مقاومت‌ها و حماقت‌های خاص خودش، شمالیی ویژه به خود می‌گیرد. این جنگ اما همان جنگ پیشین است؛ جنگی که تقریباً پیش از آغاز تمام جهان آن را بورشی بی‌سابقه از روی کلبی مسلکی و شکافی عظیم میان اصول اعلام‌شده و اهداف واقعی می‌دانستند. جنگی برای تسلط بر یکی از بزرگترین ذخایر نفت جهان، ازمایش سلاح‌های جدید مانند بمب مایکروویو، سلاح‌هایی که با نهایت قساوت ویرانی به‌بار می‌آوردند - و بسیاری از آنان به‌صورت رایگان توسط سازندگان‌شان با امید به عقد قراردادهای کلان برای جنگ‌های آینده به پنتاگون عرضه می‌شوند - و بالاتر از همه نمایشی از «حیرت و هیبت» برای مردمان این عصر که از هم‌گسیخته و متکترند و با این حال در دنیایی جهانی‌شده زندگی می‌کنند.

ساده‌تر بگوییم: هدف اصلی این جنگ - که در بی‌اعتنایی و تحقیر نسبت به سازمان ملل آغاز شد- نشان دادن عواقب محتمل برای هر رهبر، ملت، جامعه یا مردمانی بود که به ایستادگی در برابر منافع ایالات‌متحده ادامه دهند. پیشنهادات و گزارشات بسیاری درباره‌ی ضرورت حیاتی چنین اقدامی، پیش از انتخاب جرج بوش و حتی پیش از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ در محافل مربوط به برنامه‌ریزی سازمانی و عملیاتی مورد بحث بود.

عبارت «منافع ایالات متحده» ممکن است در اینجا موجب سردرگمی شود. این اصطلاح به منافع مستقیم شهروندان آمریکایی - چه فقیر و چه مرفه - اشاره ندارد، بلکه به منافع بزرگترین شرکت‌های چندملیتی نظر دارد که عمدتاً تحت سلطه‌ی سرمایه‌های آمریکایی هستند و اکنون، در صورت نیاز، مورد حمایت نیروهای مسلح ایالات‌متحده قرار می‌گیرند.

آنچه رامسفلد، چنی، رایس، ولفوویتز، پرل و همکاران‌شان از زمان حادثه‌ی یازدهم سپتامبر موفق به انجام آن شده‌اند، مسکوت گذاشتن هرگونه بحثی در باب مشروعیت یا

سناریوی سرنگونی

مجسمه‌های صدام

حسین که باید

مملو از شادی و

سرمستی می‌بود،

در پنتاگون

پیش‌بینی شده

و با دقت آماده

شده بود، چراکه

شبه‌حقیقتی را

در خود داشت.

اما حقیقت کامل

آنچه در شهرها

می‌گذشت،

پیش‌بینی نشده

بود. جناب وزیر

رامسفلد، این

هرج‌ومرج را صرفاً

«بی‌نظمی» نامید

